

اصول فقه اسلامی و نخستین نمودهای خردورزی مسلمانان

مصطفی عبدالرازق را بدون شک می‌توان یکی از مهم‌ترین اندیشمندان و فیلسوفان عرب در دوران معاصر به شمار آورد حال آنکه در ایران چنان که شایسته است به وی و مهمترین نوشته او یعنی کتاب "تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة" پرداخته نشده است.

اهمیت کتاب یاد شده آن‌گاه پدیدار می‌شود که به لحاظ تاریخی بدانیم آن را در چه زمانی نگاشته است. مصطفی عبدالرازق بعنوان یکی از دانش‌آموختگان و مدرسان الازهر به اندیشه‌های فیلسوفان و مستشرقان زمانه خود توجه نشان داد و در برابر حملاتی که علیه "فلسفه اسلامی" توسط آنان انجام می‌گرفت و برخی از فیلسوفان مسلمان نیز با آنان هم‌صدا شده بودند اقداماتی را انجام داد، از جمله: ۱. گنجاندن یک ماده درسی تحت عنوان "فلسفه اسلامی" در دانشگاه قاهره و تدریس کلام و تصوف اسلامی برای نخستین بار در این دانشگاه.

۲. نگارش کتاب "تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة".^۴

عبدالرازق به طور خاص به اندیشه‌ها و اشکالات مطرح شده توسط کسانی همچون ارنست رنان درباره تفاوت عقل سامی و آریایی پرداخت و در حالیکه رنان و همفکران او مدعی بودند که مسلمانان توان پرداختن به مسائل دقیق فلسفی را نداشته و فلسفه اسلامی چیزی جز تکرار فلسفه یونان نیست، به واکاوی و برجسته‌سازی مایه‌های خردورزی و عقلانیت در سنت اسلامی همت گماشت.

او در این مسیر بر پایه روش تاریخی به بررسی نقادانه نظرات مستشرقان پرداخته و آنها را با اندیشه‌های دانشمندان مسلمان مقایسه نمود و در حالیکه برخی از فیلسوفان عرب جهت تایید نظرات مستشرقان به عباراتی از مقدمه ابن خلدون و برخی از دیگر کتب مهم استناد می‌کردند تلاش کرد تا از یک سو

تحریفات صورت گرفته در این زمینه را بزداید و از دیگر سوجنبه های خردورزی مسلمانان که بر پایه متون دینیشان بروز یافته بود را به صورت مفصل مورد بررسی قرار دهد.

نکته قابل توجه در این کتاب که مدنظر نگارنده این نوشتار قرار گرفته آن است که عبدالرازق فلسفه اسلامی را به گونه ای تعریف کرده است که اصول فقه را نیز در بر می گیرد. به عقیده وی و همفکرانش مانند ابراهیم مدکور و علی سامی النشار مباحث مربوط به کلام، عرفان، تصوف و اصول فقه را به دلیل دقت ورزی ها و مایه های فلسفی در آن ها می توان ذیل عنوان کلی فلسفه اسلامی گنجانند.^۵ دلیل توجه او به اصول فقه آن است که در این علم نخستین تلاشهای مسلمانان برای به کارگیری عنصر عقل در قانونگذاری قابل پی جویی است و نخستین کوشش ها برای تدوین این علم، پیش از ورود فلسفه یونان به دنیای اسلام انجام گرفته است و از این جهت ادعای اثرپذیری آن از فلسفه یونانی از اساس منتفی است.

عبدالرازق فصلی با عنوان "النظریات المختلفة فی الفقه الاسلامی و تاریخه" نگاشته و آنچه بیش از سایر مسائل علم اصول فقه نظر او را جلب کرده، مسئله "اجتهاد الرأی، تاریخ و صورت های گوناگون آن" است. شایان توجه است که او شروع کار بست عقل در اسلام را همزمان با طرح همین اجتهاد الرأی می داند. بر همین پایه به این نکته اشاره کرده است که بررسی تاریخ فلسفه در اسلام نیازمند پرداختن به تاریخ اجتهاد الرأی و مراحل گوناگون آن است.

او همچنین بعنوان یکی از پشتوانه های ادعای خود از فصول مرتبط با پای گیری اصول فقه در مقدمه ابن خلدون استفاده کرد که در آنها به تاثیر فلسفه در علم اصول فقه اشاره کرده و با قرار دادن جدل و عناصری مانند آن زیر عنوان اصول فقه از شباهت منطقی و اصول فقه سخن گفته است. عبدالرازق ضمن تحلیل تاریخ فقه از دوران پیامبر(ص) تا شکل گیری و رشد آن در دوران نخست حکومت عباسیان تلاش کرده تا برخلاف آنچه مستشرقانی همچون گلدتسیهر پنداشته اند اصالت فقه اسلامی را اثبات نموده و نشان دهد که فقه و اصول اسلامی در شکل گیریشان از فقه یهودی یا مسیحی اثر نپذیرفته اند و پدید آمدن این دو علم تنها حاصل فلسفیدن و خردورزی مسلمانان آن هم پیش از ورود فلسفه یونانی بوده است. او همچنین به مایه های فلسفی "الرساله" شافعی توجه نشان داده و مواردی همچون "استفاده از رویکرد منطقی در وضع حدود و تعاریف مقولات گوناگون، به کارگیری اسلوب جدلی و استفاده از منطق" را در همین چارچوب تحلیل کرده است.^۶

۵. بنابراین همانطور که زکی نجیب محمود و محمد مصطفی حلمی نیز اشاره کرده اند، عبدالرازق از منظری دیگر به فلسفه اسلامی و تاریخ آن نگریست و در این راستا تلاش کرد تا تعریف فلسفه را قدری بگستراند. ن.ک: زکی نجیب محمود، تيارات الفكر والادب فی مصر المعاصرة، مجلة الفكر المعاصر، عدد ۳۳، ص ۵۶؛ محمد مصطفی حلمی، مصطفی عبدالرازق رائد المدرسة الاسلامیه الحدیثه، مجلة الفكر المعاصر، عدد ۴، ص ۱۸۷.

۶. ن.ک: تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیه، صص ۳۵۹-۳۶۴.

عبدالرازق بر آن است که ابتدای فقه در دوران صحابه و همچنین عصر خلفا به ویژه در حوزه "ما لا نصّ فيه" بر قیاس و اجتهاد الرأی بوده (البته این دو با یکدیگر متفاوتند) و حتی اجماع را نیز در چارچوب رأی گرای تفسیر کرده است.

در پایان توجه به این نکته حائز اهمیت است که عبدالرازق یکی از جلوه های عقل گرایی در دوران صحابه را عمل امیرالمومنین (ع) به قیاس دانسته و بر پایه گزارش های تاریخی و آنچه در برخی متون مرتبط با تاریخ فقه آمده است، ایشان را جزو عمل کنندگان به اجتهاد الرأی به شمار آورده است، او برای نمونه به مواردی همچون "قیاس حد شارب خمر بر قاذف، قیاس قتل بر سرقت، قیاس مجازات غلو بر مجازات کافر" توسط امیرالمومنین (ع) اشاره کرده است.

آنچه بیش از هر چیز برای نگارنده این نوشتار اهمیت دارد و تا کنون در مباحث مرتبط با تاریخ فقه شیعه مورد توجه قرار نگرفته، یکی بازخوانی تاریخ قیاس فقهی در امامیه^۷ و دیگری، عوامل موثر بر تصفیه میراث فقهی امیرالمومنین (ع)^۸ و به طور کلی فقه مکه توسط شیعیان است.^۹

احمد رضا تمدن

۷. اینگونه به نظر می رسد که برخی عوامل و پیش فرضها موجب شده است تا برخی روایات موجود در منابع شیعی نیز نادیده گرفته شود. روایات ذیل بخشی از این قبیل گزارش ها و احادیث (با مایه های قیاس گرایی) هستند که شایسته است در فرصتی جداگانه به آنها پرداخته شود:

- وَأَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِيَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ رَبِيعٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّادَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «جَمَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ مَا تَقُولُونَ فِي الرَّجُلِ يَأْتِي أَهْلَهُ فَيَخَالِطُهَا وَلَا يُنْزِلُ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ أَلَمَاءٌ مِنَ الْأَمَاءِ وَقَالَ الْمُهَاجِرُونَ إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانَ فَقَدْ وَجِبَ عَلَيْهِ الْغُسْلُ فَقَالَ عُمَرُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَتُوجِبُونَ عَلَيْهِ الْحَدَّ وَالرَّجْمَ وَلَا تُوجِبُونَ عَلَيْهِ صَاعًا مِنْ مَاءٍ إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانَ فَقَدْ وَجِبَ عَلَيْهِ الْغُسْلُ» فَقَالَ عُمَرُ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْمُهَاجِرُونَ وَدَعُوا مَا قَالَتِ الْأَنْصَارُ. (تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۱۱۹)

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ زُرَّادَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا شَرِبَ الْخَمْرَ سَكِرَ وَإِذَا سَكِرَ هَدَى وَإِذَا هَدَى افْتَرَى فَاجْلِدُوهُ حَدَّ الْمُفْتَرِي. (الکافی، ج ۷، ص ۲۱۵)

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَهْنًا فِي الدِّينِ وَأَعْتَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا تَسْأَلُ رَجُلًا صَاحِبَهُ تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَتَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ فَرَبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنكَ وَلَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٌ فَتَنْظَرْنَا إِلَى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا وَأَوْفَى الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَتَأْخُذُ بِهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فِي ذَلِكَ وَاللَّهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا إِبْنَ حَكِيمٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيُّ وَقُلْتُ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ. (الکافی، ج ۱، ص ۵۶)

۸. این پرسش آنگاه جدی تر مطرح می شود که بدانیم میزان منقولات «فقهی» از امیرالمؤمنین در نگاهشسته های اهل سنت بسیار است. (برای یافتن روایات فقهی امام علی (ع) در منابع اهل سنت ن.ک: محمد وراس قلعه جی، موسوعه فقه الإمام علی؛ محمد طه البالیسانی، فقه الإمام علی. قرار داشتن حضرت در معرض قضا و استفتاء به عنوان یک فقیه شناخته شده و مورد قبول پیامبر (ص) و سپس بزرگان صحابه نیز این انتظار که روایات فقهی منقول از ایشان اندک نباشد را تقویت می کند. همچنین اینگونه به نظر می رسد که از سوی بزرگان مذاهب گوناگون تلاش بر آن بوده که منشأ فقه خود را به امیرالمؤمنین برسانند. برای مشاهده برخی از این تلاش ها از سوی کسانی همچون ابوحنیفه ن.ک: پاکتچی، امام علی (ع) و فقه اسلامی.)

حال آن که این میزان از سال ۹۴ق به بعد در فقه امامیه به حد اقل می رسد. در آثار گوناگون اهل سنت مانند «مصتف عبدالرزاق صنعانی»، «مصتف ابن ابی شیبه»، «سنن ابی داود» و... روایاتی از علی (ع) وجود دارد. (همچنین برخی بلاغات به نقل از ایشان وجود دارد) علاوه بر آن عناوین نوشته هایی که در آنها به اختلاف فقیهانی همچون ابن مسعود یا بعدها ابوحنیفه یا حضرت اشاره شده بیانگر جایگاه فقهی و مرجعیت علمی ایشان است. (رساله هایی مانند «اختلاف علی و ابن مسعود» یا «ما خالف فيه

ابوحنیفه علیاً و عبدالله» از این قبیل هستند.) شاید سزاین مطلب را بتوان در چند امر پی گرفت:

الف: ارتباط مسأله با تاریخ شکل‌گیری مذاهب و همچنین مرزبندی‌های میان آنها باید مورد توجه قرار گیرد. در این مقام به دنبال ارزیابی اقوال موجود در این زمینه (مانند اختلافات فان اس و مادلونگ در این باره) نیستیم ولی اینگونه به نظر می‌رسد که در این دوران امامان (ع) درگیر پایه‌گذاری بنیان‌های تشیع بوده‌اند و از دوران امام باقر (ع) به بعد این مرزبندی‌ها پررنگ‌تر شده و کسب هویت از طریق بیان تفاوت‌ها اتفاق می‌افتد. (برای مشاهده اطلاعات بیشتر در این زمینه ن. ک: مهروش، تاریخ فقه اسلامی، ص: ۳۴۱) «فراتر از تبیین نظام اعتقادی شیعه، در احکام نیز امام (ع) کوشش می‌کرد با ترویج آداب نماز، حج و مناسکی مستقل - که از پدران خویش آموخته بودند - شیعیان را هویتی متمایز بخشد. این آیین‌ها و احکام را به شاگردان آموزش می‌دادند و اندکی بعد میان عموم شیعیان منتشر می‌کردند. برای نمونه شیعیان تا مدت‌ها بعد شیوه نماز خود را بر پایه «کتاب الصلاة» حرزین عبدالله سجستانی از شاگردان امام (ع) استوار می‌کردند. این اثر در بردارنده روایاتی از امام (ع) درباره شیوه مطلوب نماز بود.»

همچنین برای یافتن اطلاعاتی درباره نقش امام باقر (ع) در شکل‌گیری اندیشه و هویت شیعی ن. ک: Kogilberg, Muhammad, ۱۹۹۳, p. ۳۹۸. Ali Al - Bakir, در لالی، نخستین اندیشه‌های شیعی (تعالیم امام محمد باقر) و امامان عملاً درگیر استحکام پایه‌های مذهب و هویت بخشی به آن می‌شوند. تا پیش از این به سببی که بیانش گذشت آموزه‌های فقهی امام علی (ع) تأثیر قابل توجهی در محافل فقهی سنی برجای گذاشت و به دلیل گستردگی طیف نقل‌کنندگان گاه روایاتی که از ایشان گزارش می‌شد متناقض بود. درباره تمایز فقه شیعی و سنی در این دوران اطلاعات قابل توجهی در اختیار نداریم و قضاوت در این زمینه دشوار به نظر می‌رسد.

ب: از دوران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) فقه شیعه وارد مرحله جدیدی می‌شود و این هم‌زمان است با دوران قوام یافتن مذهب تشیع در مقابل اهل سنت و مطرح شدن آن به عنوان یک مکتب فکری و نه جریان صرفاً سیاسی. روایتی از امام صادق (ع) به این حقیقت اینگونه اشاره کرده است: «تا پیش از پدرم شیعیان در افکار و آداب دینی خویش پیروی عموم بودند اما پدرم چنان کرد که در نهایت عموم مسلمانان به لحاظ فکری به تشیع وابسته شدند. (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۰: «... و کانت الشيعة قبل أن يكون أبو جعفر وهم لا يعرفون مناسك حجهم وحلالهم وحرامهم حتى صار الناس يحتاجون إليهم من بعد ما كانوا يحتاجون إلى الناس ..»)

ج: در این دوران به سبب کثرت نقل‌ها از علی (ع) و عدم تبیین مسائلی همچون ضرورت وجود امام، علم امام، عصمت و... که تا پیش از عصر صادقین (ع) هنوز میان شیعیان به صورت گسترده مورد پذیرش قرار نداشت و یا اساساً مطرح نشده بود، شیعیان در مواجهه با روایات فقهی علوی، دو مسیر را در پیش روی خود می‌دیدند:

۱. ارزیابی موردی تک‌تک احادیث پیشین

۲. بسنده کردن به احادیث فقهی امام باقر و امام صادق (ع)

اینگونه به نظر می‌رسد که با توجه به آن که معیارهای نقد حدیث پس از این دوران به مرور تنقیح شده و همچنین شاید بررسی آن حجم از احادیث عملاً ممکن نبود شیعیان مسیر دوم را برگزیدند و احتمالاً اندیشه‌هایی مانند «وحدت خلقت و آموزه‌های امامان» نیز پشتوانه‌ای برای این انتخاب بوده است. (برای نمونه ن. ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۸، ابن بابویه، کمال الدین، صص ۱۵-۱۴ و روایاتی از این دست: «حدیثی حدیث آبی و حدیث آبی حدیث جدی... و حدیث رسول الله قول الله عزّو جلّ.» یا «خَلَقْنَا وَاحِدًا وَعَلَّمْنَا وَاحِدًا وَكَلَّمْنَا وَاحِدًا») بدین معنا که روایات این امامان در بردارنده آموزه‌ها و تعالیم ائمه پیشین هم هست. دلیل این پالایش را می‌توان ناهمسوی بودن آموزه‌های نقل شده با تعالیم امامان جدید دانست. به هر حال به نظر می‌رسد که از این دوران فقه شیعه به سمت تمایز فقه اهل سنت پیش رفته است.

همچنین شواهد دیگری بر رخ دادن یک گسست فرهنگی از میراث پیشین در تشیع دلالت می‌کنند که البته درباره علت آن می‌توان گمانه‌زنی‌های متفاوتی داشت. برای نمونه یکی از آثاری که گرچه در زمینه فقه و تاریخ آن نوشته نشده ولی اطلاعات قابل توجهی از این جهت به دست می‌دهد تاریخ یعقوبی است. احمد بن واضح یعقوبی که در اواسط قرن سوم هجری و دورانی نزدیک به صادقین (ع) می‌زیسته در کتاب تاریخش آنگاه که درباره «ابوالعباس سفاخ» سخن گفته نام «ابوحزمه شمالی» را نیز در شمار فقیهان برجسته آن دوران ذکر کرده است. (ن. ک: ج ۲، ص ۳۶۳)

این در حالی است که ما امروزه او را به عنوان یک فقیه نمی‌شناسیم و اطلاعات قابل توجهی درباره فقه وی در دست نداریم. به نظر می‌رسد علت این امر این است که وی حامل آموزه‌های دوران امامان پیشین است بی ارتباط نباشد. از این دوران به بعد شاهد فقیهانی همچون زرارة ابن أعین و ابویصیر هستیم که دیگر به طور خاص نسبت به نقل احادیث صادقین (ع) اهتمام می‌ورزند.

۹. برای آشنایی بیشتر با این مسأله، ترجمه مقاله مشترک ویلفرد مادلونگ و زابینه اشمیتکه با عنوان 'Abd Allah b. 'Abbas and Shi'ite law' سودمند به نظر می‌رسد.